

انسان و اندیشه-۲

تفکر و فردیت

علیرضا فراهانی

جامعه مجموعه‌ای است متشکل از افراد مختلف که با عقاید و مرام‌های گوناگون براساس یکسری معیارهای مشترک در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند افرادی که هر یک از آنها در ذات خود دارای فردیت‌های جداگانه هستند و برحسب این فردیت وضعیت و موقعیت حضورشان در جامعه تعیین می‌شود.یکی از دستاوردهای دنیای مدرن برای انسان فردگرایی بود که به‌عنوان یکی از فرایندهای اجتماعی به او شناسانده شد. فردگرایی توانست به انسان‌ها حیطه شخصی هر فرد را که در آن دارای حقوقی مشخص بر اساس معیارهای انسانی در تمامی زمینه‌های موجود در یک جامعه است، شناساند و برای هر فرد در جامعه استقلال فردی را به لحاظ فکری، عقیدتی، اقتصادی و… به وجود آورد. با پیدایش استقلال فردی بود که انسان‌ها ضمن تفتن حضور در جامعه برای داشتن هویت جمعی و مشارکت در امور مشترک در جامعه، به حقوق فردی خود به عنوان یک شخص مستقل پی برد و با مطالبه این حقوق و رعایتش در برابر دیگران هویت فُردی خود را نیز دریابد. درک هویت فردی توانست نوع نگاه انسان را به حضورش در جامعه و به طور کلی زندگی اجتماعی تغییر دهد. دیگران این قدرت‌ها را حاکم بر جامعه نبوده که خود را مسلط بر فرد و زندگی افراد می‌دانستند بلکه فرد با شناخت حقوق خود و یافتن حوزه خصوصی‌اش توان تسلط بر قدرت‌های حاکمه را پیدا کرده بود. فردگرایی برای اولین مدرن ابراهام میلر فرد و جامعه را رابطهای دوسویه کرده است؛ رابطهای که هر دو سوی از تباط نسبت به یکدیگر دین دارند زیرا از یک‌سو جامعه برای ایجاد نظم و انضباط میان افراد تشکیل‌دهنده خود، قانون وضع می‌کند و افراد با استقلال فردی خود برای حضور مسالمت‌آمیز در کنارهمدیگر مجبور به پذیرش قوانین وضع‌شده می‌شوند. از سوی دیگر افراد نیز به دلیل داشتن استقلال فردی و حوزّه خصوصی خود برای حضور در جامعه دارای حقوقی هستند که جامعه یا بهتر است گفت مسؤولان امور جامعه موظفند برای تأمین افراد فرد در زندگی اجتماعی آن را حقوق را، برآورده و رعایت کنند.

در همین رابطه دوسویه است که نظامی مثل پل ارتباطی میان افراد حاضر در یک جامعه به وجود می‌آید که در یک سوی پل اجزاء و رعایت قوانین موجود قرار دارد و در سوی دیگر برآورده کردن حقوق فردی انسان یا هر عقیده و مرامی. حال در میان دو سوی پل، نهادهای و گروههای متعدد و مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی حضور دارند که یکایک افراد جامعه به گونه‌ای به آنها وابسته هستند.ارتباطاتی چون حضور در مشاغل مختلف، ارتباطات اقتصادی، مرادوات سیاسی – و… که در واقع نهاناً منظر تخرات یک جامعه را تشکیل می‌دهند. پی بردن افراد به پوهایم‌های ریشه‌یابی‌شکل گیری تفکر در انسان باشیم باید به دوره جدا از هم اشاره داشت: نخست باید از دوران نوزادی فرد تا زمان ورود به جامعه و پیدایش شعور اجتماعی را در او بررسی کرد و در گام بعدی باید به چگونگی بازتاب دادهای اجتماعی در فرایند تکلیف‌گیری شعور اجتماعی فرد و تاثیرشان در زندگی فردی و اجتماعی او پرداخت. اکنون در دورانی زندگی می‌کنیم که علم روانشناسی در چند دهه اخیر ثبّت کرده است و در حد صدل توجیهی از خصوصیات اخلاقی – شخصیتی افراد در سنین نوجوانی به بدانشی از گرگ‌های ذهنی فرد؛ قرار دارد چشم و گوش در نوزادی است. در واقع باید گفت ذهن نوزاد همچون حافظه خالی کامپیوتر است که تازه از کارتن درش آورده‌اند و به پریز برق زده‌اند تا راماندازی شود؛ حافظه‌ای که از طریق دادهای بیرونی هر چه را بگیرد در خود ضبط کرده و در زمان مناسب بنابر نیازمندی‌های او از آنها استفاده خواهد کرد. بنابراین تاثیر کنش‌ها و واکنش‌های بیرونی بر ذهن فرد در دوران نوزادی منجر به ضبط برخی از خصوصیات اخلاقی – شخصیتی فرد در زندگی آینده‌اش خواهد شد. اگر به همین گونه پیش رویم و ذهن فرد را از دوران نوزادی ذهنی تاثیرپذیر بیندازیم در زمان بعدی که هر چه ذهن نوزاد را در اختیار می‌رود به در دوران کودکی و بعد از آن قدم می‌گذارند تاثیرپذیری‌اش بیش از پیش خواهد شد.

در کنار تاثیرپذیری ذهنی – با فکری – فرد، چگونگی تربیت والدین و همچنین تاثیر شرایط زیست‌محیطی او نیز در روند شکل‌گیری اندیشه‌اش در دوران ورود به جامعه قرار دارد. همان‌طور که همگی می‌دانیم خانواده نخستین و کوچک‌ترین نهاد اجتماعی است که هر فرد در آن برای اولین بار اعلام موجودیت می‌کند و در ارتباط با سایر اعضای خانواده روابط جمعی را تجربه می‌کند. در این میان نوع رفتارهای اجتماعی شخصیتی بزرگان خانواده- پدر و مادر- عقاید مذهبی و نوع نگرش سیاسی آنها بر تربیت فرد از همان دوران کودکی تاثیر بسزایی دارد تا جایی که او بعداً مدعی بود ریشه اصلی تفکرات فرد در دوران بلوغ از همین نقطه سر برود. تجربه اثر ارتباطی فرد در خانواده با اخذ چگونگی اندیشه کردن درباره زندگی و فراز و نشیب‌های آن آغاز می‌شود و با تمایلات و علایقی که فرد از تنبیه‌های او بی‌پروا خویش می‌کند رو به تکامل می‌شود. تمایل و علایق پیدا کردن به مسائل فرهنگی و ورزشی یا یافتن اندیشه اقتصادی یا بسیاری از تمایلات و علایق دیگر می‌تواند ریشه در چگونگی رفتار والدین با فرزندان خود در دوران کودکی داشته باشد. در مقابل گرایش به معضلات و آسیب‌های اجتماعی نیز از همین نقطه می‌تواند تاثیر گرفته باشد. در مجموع این دستور باید گفت فرد با شناخت ابتدایی‌اش از خصوصیات فردی خود در دوران کودکی و نوجوانی که تاثیر گرفته از خصوصیات رفتاری- اخلاقی افراد خانواده خود است برای ورود به جامعه و ایجاد روابط اجتماعی آماده می‌شود. در کنار مساله خانواده و تاثیرات تاریخی از مهم‌ترین دورانی که در روند شکل‌گیری تفکر فرد تاثیرپذیری بسیاری دارد دوران آموزش‌رشد در مدرسه است. در واقع باید گفت مدرسه و پس از آن دانشگاه پایگاه‌های اصلی فرایند شکل‌گیری تفکرات فرد هستند، جایی که فرد نخستین و ابتدایی‌ترین آموخته‌های ذهنی خود را در حساب دشت – و نهفته‌اند- می‌گیرد. کسب می‌کند و بر اساس آنها می‌تواند به نسبت تمایلات و علایق گرفته‌شده از محیط خانواده مسیر فکری خود را تعیین کند. نکته بسیار مهمی که ورود فرد به مدرسه برای آموزش دیدن به همراه دارد، هدف‌گذاری است. اوست که می‌تواند با تطبیق دادن علایق و تمایلات خود، به گونه‌ای که او به‌طور طبیعی در آن مشغول گردد، بدون شک هیچ انسانی نمی‌تواند تپلی زندگی خود هدف نداشته باشد. شاید فراز و فرود آسپهای اجتماعی‌اش و در درون هدف دستت یابد و فرد دیگری گرفتار آسپهای اجتماعی‌اش شود و در دام معضلات بیفتد. به این گونه که همان‌طور که یک پزشک اگر به این مقام رسیده است بر اساس هدفی بوده که او در این راستا انتخاب کرده یک سارق را یک بیمار معاند نیز برای رسیدن به این عنوان عالی از هدف نوبده‌اند بلکه باید مشخص این‌ها خود سورت یا اعتیاد بوده یا برحسب ناگانی در اهداف اصلی خود به سوی آن معضلات سوق پیدا کرده‌اند که خود جای بحث و مقال مشخصی دارد.

پاسخی به مقاله دکتر مجید مددی

با عنوان «داستان درد آور ترجمه متن‌های فلسفی در ایران»-بخش بایانی

نقد یک نقد

سایوا جمادی



آقای مددی این عقیده بارها تکرار شده را مکرر کرده‌اند که مترجم علاوه بر تسلط بر زبان مبدأ و مقصد باید بر موضوع نیز محیط باشد. اما همین حکم در ترجمه نیز صدق می‌کند. افزون بر این، نقد منحصراً به غلط‌گیری و برپراشی نیست. برکنند یک دو جمله یا پاراگراف یا حتی یک عبارت از یک کتاب برای واقعیت‌بخشی به فاجعه از پیش مفروض کفایت نمی‌کند. وقتی بحث بر سر صدها کتاب ترجمه شده در چند دهه است با همان معیار داوروی ایشان، ترجمه خوب یعنی ترجمه کم غلط. نقد آقای مددی گاه به دو سه کلمه از کل یک کتاب آغاز و تمام می‌شود. مثلاً «ویژگی عمویت این مالکیت» (هستی و آگاهی) و همین و بسا بدون هیچ توضیحی، با فرض غلط بودن این عبارت مترجم این کتاب باید آماج هجوم فهرست چماقواژه‌ها قرار گیرد، و حال آنکه این عبارت اصلاً به لحاظ گرامر قرمال غلط نیست و یک ترکیب اضافی صحیح است. ممکن است اصل عبارت ترجمه‌ی چمن که در «ویژگی عام این مالکیت» می‌طلبیده است اما اصل عبارت ذکر نشده است. پس در غیاب اصل عبارت این عبارت ترکیبی وصفی و اضافی نظیر «بزرگ هنر این مرد» است که هیچ ایرادی از آن نیست. دست دکتر داوود مستطانی و دستش خرد ناب ۲۷ سال پیش به دست دکتر ادیب مطلانی و مابعدالطبیعی‌چسیت؟

قریب ۱۶ سال پیش به دست آقای محمدجواد صافیان و تاریخ فلسفه غرب راسل ۴۴ سال پیش به دست آقای نجف درابندری ترجمه شده‌اند. احتمالاً آقای مددی همان‌طور که کتاب تالیفی زمینه و زمانه پدیدارشناسی را ترجمه دیده‌اند، تاریخ انتشار آن بالا را نیز در همان برهه زمانی‌ای دیده‌اند که به قول ایشان «گرچه ترجمه به لحاظ کمی- رشد چشمگیری داشته است، اما از جمله دیگر از نظر کیفی به طرز غریبال باوری به انحطاط گرایش» به جز از استثنائاتی باکال فلاخ دراز و ترجمه تیرفتنی است، ۹ تیر ۸۹ ص، ۸ ستون ۴) در هر حال شمار شواهد ایشان نه فقط برای صدور حکم علیه ترجمه چند دهه به هیچ وجه کافی و واقعی به مقصود نیست بلکه این شواهد از دورهای ۵۰ساله و کتابی به قدمت و فراوانی بر این اکثر این ایرادها در کار ایرادهای و برایشی فراتر نمی‌روند، به نحوی که جملات خود آقای مددی هم می‌تواند مشمول همین ایرادها شوند. مثلاً در نقل قول بالا آوردن حرف ربط «ماه» از جمله پیرو مبتدی به «گرچه» به اغراض رایج‌شده در همین دهه‌های اخیر است و به جای «از جنبه دیگر» باید گفت «در سبب دیگر» و به جای «برخیز طریقه‌ی باوری» روان‌تر آن است که بگوییم «به نحوی باورنکردنی». در واقع نمونه‌های دیگری از همان سنخ اشتباهات که در نظر ایشان فاجعه است در مقاله خود ایشان قرار است: در جمله آوردن «سبب‌علیل از فاعل و حذف بی‌برینه فاعل و حشوهای ناملیحی چون «شتباهات و خطاهای لغزش‌ها» (بخش اول مقاله، ستون ۲) و سن‌علیهذا. شاید آقای مددی درباره پاراگراف‌های برگرفته از کتاب‌های مختلف بگویند باید صرف‌نظر از متن اصلی اساساً بی‌معنا و نامعقول و خارج از اختیارات ویراستارند. این اعتراض در کل نایب نیست لیکن چسپا بی‌معنا یافتن برخی از متون فلسفی نسبی باشد. رودولف کارناپ این جمله هایدگر را «به هستی می‌نیشاند» بی‌معنا می‌یافت. اکثر جملات نقد‌شده از ترجمه «مابعدالطبیعی‌چسیت؟» غلط نیستند به شرطی که خواننده آنها را در متن کتاب و در کنار ترجمه هایدگر بخواند.

افزون بر این انصاف حکم می‌کند که زمان انتشار این ترجمه در نظر گرفته شود. آقای صافیان در سال ۱۳۷۲ احتمالاً بعد یا قبل از آشنایی مددی (پایان فلسفه) برای ترجمه هایدگر دشوارنویس است این‌ها را زده‌اند. چه خوب بود، آقای مددی ترجمه خود را نیز مرور می‌کردند و اساساً ترجمه را در پیشروند تاریخی آن بررسی می‌کردند. ترجمه رساله دانشجوئی آقای صافیان را باید با کارهای کنونی ایشان محک زد، اما چه می‌شود کرد وقتی بناسخ خبر فاجعه‌ای داده شود. از سوی دیگر، وقتی بافتن مضمون در میان است، لازم است منتقد با مضمون آشنا باشد. پژوهشگری که در سنت چپ پژوهش می‌کند، در نقد ترجمه آثار پدیدارشناسان آلتوسر یا فورتباخ، پاراگرافی از کتاب زمینه و زمانه پدیدارشناسی را در نقل قول‌شده متعدي است که از ترجمه به عنوان اشتباهات فجیع مترجمانی آورده‌اند که آنها را هدف چماقواژه‌های مرحمت‌آمیز خود قرار داده‌اند. متأسفانه آقای مددی هیچ اشاره‌ای به اغراض فاجعه‌بیار و هولناک و مخرب این پاراگراف نکرده، بلکه فقط شدم ویران و طغیان را بر عهده بگیرد، جستوجو بی‌حاصل بود. لابد تصور آن بوده که اشتباه چنان آشکار است که خوانندگان خود به سهولت آن را می‌بینند. بنابراین من ناچارم از بیان شده‌ان اول مفردات را بررسی می‌کنم. «به نزد یا «در» هر دو می‌توانند به معنای «در نظر، به سبب، به عقیده…» آورده شوند. (دهخدا، مدخل نزد) در فردوسی می‌گوید:

ایشان پاراگراف گویای تجمیم اجمالی عناصر متشکله پدیدارشناسی هوسرل است که در ۱۳۳ صفحه قبلی شرح و بیان شده‌ان. اول مفردات را بررسی می‌کنم. «به نزد یا «در» هر دو می‌توانند به معنای «در نظر، به سبب، به عقیده…» آورده شوند. (دهخدا، مدخل نزد) در فردوسی می‌گوید:

آند پيشته

۸ تير ۱۳۸۹

دانشگاه فرهنگستان فلسفی

تاریخ: ۸ تیر ۱۳۸۹
مکان: تهران
موضوع: فلسفه
نوع: نقد

آقای مددی این عقیده بارها تکرار شده را مکرر کرده‌اند که مترجم علاوه بر تسلط بر زبان مبدأ و مقصد باید بر موضوع نیز محیط باشد. اما همین حکم در ترجمه نیز صدق می‌کند. افزون بر این، نقد منحصراً به غلط‌گیری و برپراشی نیست. برکنند یک دو جمله یا پاراگراف یا حتی یک عبارت از یک کتاب برای واقعیت‌بخشی به فاجعه از پیش مفروض کفایت نمی‌کند. وقتی بحث بر سر صدها کتاب ترجمه شده در چند دهه است با همان معیار داوروی ایشان، ترجمه خوب یعنی ترجمه کم غلط. نقد آقای مددی گاه به دو سه کلمه از کل یک کتاب آغاز و تمام می‌شود. مثلاً «ویژگی عمویت این مالکیت» (هستی و آگاهی) و همین و بسا بدون هیچ توضیحی، با فرض غلط بودن این عبارت مترجم این کتاب باید آماج هجوم فهرست چماقواژه‌ها قرار گیرد، و حال آنکه این عبارت اصلاً به لحاظ گرامر قرمال غلط نیست و یک ترکیب اضافی صحیح است. ممکن است اصل عبارت ترجمه‌ی چمن که در «ویژگی عام این مالکیت» می‌طلبیده است اما اصل عبارت ذکر نشده است. پس در غیاب اصل عبارت این عبارت ترکیبی وصفی و اضافی نظیر «بزرگ هنر این مرد» است که هیچ ایرادی از آن نیست. دست دکتر داوود مستطانی و دستش خرد ناب ۲۷ سال پیش به دست دکتر ادیب مطلانی و مابعدالطبیعی‌چسیت؟

به نزد کیهان و به نزد مهان/ به آزار موری نیززد جهان مقوم و تقویم از مصطلحات پدیدارشناسی است. Konstitution را اکثر پژوهشگران پدیدارشناسی از جمله فروکاست منکند. دکتر بیدانگرم‌رشدی‌باید به تقویم ترجمه می‌کنند. دلایلی دارم. برخی انسانان نیز تقلیل یا تعلیق می‌گویند. قبلاً به نقل از دیوید بل توضیح داده شده است که فروکاست نوعی دستور اجرایی و برپهیزی است و گمان نمی‌رود خواننده‌ای که متنی را از آغاز خوانده باشد یا عبارت «جراحی دقیق فروکاست» مشکلی داشته باشد. همچنین تلفات و حیت تلفاتی معادلی tionaliat که استنادان قدیم فلسفه آن را برگزیده‌اند. برخی استادان مه‌نسل من این واژه را به «قصیدت»، «روزی‌ورندگی» و «ویکر» در ترجمه کرده‌اند که شاید معادل‌های بهتر و روشن‌تر باشند. ممکن نمی‌رود اگر به جای «عکس‌التغاف» گفته بودم روند قصیدتی را روند روی آورد، چیزی از سنگینی باز آنچه آقای مددی فاجعاش می‌خواند کم می‌شد. پدیدارشناسی به هر حال مفاهیم و اصطلاحاتی دارد که فی‌الحال نیاز به مقدماتی دارد. در کتاب زمینه و زمانه (از ص ۱۲۲ تا ۱۲۷) به قسمتی تاریخی مفهوم حیث‌التغای اجمالاً مرور شده است. در آنجا رسانده‌ام که ارسطوشناس بزرگی چون فرانسن برناتو بعد است این‌سینا را خواننده باشد. مفهوم حیث‌التغای تا بحث فلسفه اسلامی درباره ماهیت وجود از ارسطو درباره آنچه از عین بیرونی حال در ذهن می‌شود پیشینه دارد.

سایر کلمات نیز در پاراگراف بالا اصطلاحات پدیدارشناسی‌اند به جملات یا ترکیبات بنگریم. الگوی جمله اول چنین است: به عقیده زید فلاخ با است. جمله طولانی دوم را می‌توان بدین‌سان تحلیل کرد: هوسرل وعده می‌دهد که در صورت اجرای دقیق فروکاست چیزهایی برای ما به نحوی پیشین و بنیادین به بداهت شود. روشن می‌شود. چه چیزهایی؟ حیات سیال آگاهی و… و… می‌دانم کجای این الگو بر خراف قواعد گرامری است. شاید عبارت «گشش تقویمی آگاهی از سوبه نویتیک و متضایف آن از سوبه نوتماتیک» برای کسی که متن را نخوانده است یا برای کسی که چشم دارد پدیدارشناسی را همان‌قدر بی‌مقدمه و سهل و آسان کند که قرصه‌ای از لافونتر را می‌فهمد در آنجا بیاچود و مایوج بنماید. Krelle (تضایف) و Koralat (تضایف) علاوه بر معانی لغوی مفاهیمی فلسفی دارند. برخی استادان آنها را به همبستگی و همبستت ترجمه کرده‌اند. این بنی‌باشد سرانجام معادل‌هایی برای اثر ترم‌های فلسفی محل اجماع قرار گیرند تنها از هگنر همین داندوستن متراجم شده‌اند و نه باخانه‌تکلی سادمدار در حوزه ترجمه هر مترجمی فرهنگستانی کوچک یا بزرگ است و فرهنگستان رسمی نیز یکی از این فرهنگ‌شناس‌هاست اساساً اندیشه‌های فلسفی باید به قول آقای مددی «فلسفه‌های تحلیلی و اندیشه‌های سیاسی‌ستمدن و دیدگاه‌های نولیبرالی فرهیختگان دنیای صادرکننده دموکراسی» با خود اصطلاحاتی تازه و نوپدید و زبان فلسفی خاصی آورده‌اند. در قضا غوامض زبانی نظریه‌های چپ و چپ نو و نوماز کسبیتی و نواسلتینستی که از طعنه جناب مددی معاف شده‌اند کمتر از نظریه‌های لا نیست. آقای مددی گمان برده‌اند مترجمان از دشواری زبان این فلسفه‌ها محملی برای «مطرخ شدن» و «شان اجتماعی» ساخته‌اند. با عرض پوشش باید چند حضرت‌شان عرض کنم اولاً پیستمدن دردت است این بدست‌ستمدن و قنایا برای کتب اجتماعی در جامعه ما راه‌های راحت‌تر و موثرتری وجود دارد. و ثالثاً ایشان با کدام جام‌بینی نیات مترجمان را خوانده‌اند. ژاک کارکان، آگامبن، ژیزک، دریدا، هایدگر، وردریار و آلت بدیو زبانی پیچیده دارند و مسائلی مطرح می‌کنند که شاید برای اکادمیسین‌هایی که آکادمی‌ها را از طرک و تانکت متورم ساخته‌اند اصلاً مطرح نشده‌اند، تا چه رسد به اینکه قابل فهم باشند. چرا در برابر آنچه نمی‌فهمیم به جای آنکه فروتنانه به جیز خود اقرار کنیم باید موضعی خصمانه بگیریم؟ یا این‌همه چیزی نمی‌فهمم؟ اخلاقی‌تر از «خرف و مهمل است» نیست؟ و ریشخند کردن این‌همه نمی‌فهمیم تفکری نبرمی‌انگیزد یک فقط همه آنها‌ی را که نمی‌فهمند از صرف برپانه و دستجمعی فعل نفهمیدن به وجد می‌آورند و رسم تفکر کنشی را مستدام می‌دارد. اگر مترجم نمی‌فهمد که نمی‌فهمد، مستند می‌مکان است آنچه را که نمی‌فهمد چون خوشن نمی‌فهمند می‌تواند امهمل اعلام کند. لابد چنین موردی را باید فاجعه مضاعف بنامیم.

نسل جوان و تازفنسن مترجمان از قضا به نوعی مترجم متفکرند، به این دلیل روشن‌کن که هم ترجمه می‌کنند و هم یادداشت‌ها و مقالات و تاملات آنها نشان می‌دهد این نسل جدا دردی حسی و حاضر و اینجایی و اکنونی دارد که او را به تفکر برمی‌انگیزد. البته بیشتر این اندیش‌ستمدان و مترجمان جوان نه از شرط نخست آند می‌ترجمند «به تحسین و از سیدنا آکادمیک» بر خور دارند و نه از ترجمه به این نوا‌ی رسیده‌اند. اتفاقاً به تجربه به نگاه‌های نشر باید توصیه کرد که حاصل کار مترجم را ملاک گیرند نه تحصیلات آکادمیک او. را باید تکرار کنم که در اینجا مراد به هیچ وجه مخالفت با نقد ترجمه نیست. فصلنامه ترجمان بیش از ۱۹ سال است که آثار ترجمه شده را بدون حیاوه و مترجم و بدون سیاست دفن متن در حواشی نقد و تحلیل می‌کند. برای بهبود وضعیت ترجمه شاید ده‌ها نشریه از این نوع لازم باشد. هیچ مترجمی عقل کل نیست. کسی که از نظر او مترجمان این صنف بی‌صفت فردوسی‌اند، می‌بایر مزه، سزاوار تعابیر تندى چون «فتار ضدفرهنگی» نبینند. تازبانه بر ترجمه علوم انسانی گر‌هی تازه برداشته است. آقای مددی نقطه چینی را خالی نهاده‌ان تا دیگران آن را پر کنند: «این کار و مسوولیت متولیان فرهنگ جامعه است که…» چه؟ لابد همان «ظلمات عالییه»، «کنترل»، «ماعتف»، «صلاح»

آند پيشته

۸ تير ۱۳۸۹

دانشان درد آور ترجمه متن‌های فلسفی در ایران -بخش پایانی

... حکایت همچنان باقی



آقای مددی این عقیده بارها تکرار شده را مکرر کرده‌اند که مترجم علاوه بر تسلط بر زبان مبدأ و مقصد باید بر موضوع نیز محیط باشد. اما همین حکم در ترجمه نیز صدق می‌کند. افزون بر این، نقد منحصراً به غلط‌گیری و برپراشی نیست. برکنند یک دو جمله یا پاراگراف یا حتی یک عبارت از یک کتاب برای واقعیت‌بخشی به فاجعه از پیش مفروض کفایت نمی‌کند. وقتی بحث بر سر صدها کتاب ترجمه شده در چند دهه است با همان معیار داوروی ایشان، ترجمه خوب یعنی ترجمه کم غلط. نقد آقای مددی گاه به دو سه کلمه از کل یک کتاب آغاز و تمام می‌شود. مثلاً «ویژگی عمویت این مالکیت» (هستی و آگاهی) و همین و بسا بدون هیچ توضیحی، با فرض غلط بودن این عبارت مترجم این کتاب باید آماج هجوم فهرست چماقواژه‌ها قرار گیرد، و حال آنکه این عبارت اصلاً به لحاظ گرامر قرمال غلط نیست و یک ترکیب اضافی صحیح است. ممکن است اصل عبارت ترجمه‌ی چمن که در «ویژگی عام این مالکیت» می‌طلبیده است اما اصل عبارت ذکر نشده است. پس در غیاب اصل عبارت این عبارت ترکیبی وصفی و اضافی نظیر «بزرگ هنر این مرد» است که هیچ ایرادی از آن نیست. دست دکتر داوود مستطانی و دستش خرد ناب ۲۷ سال پیش به دست دکتر ادیب مطلانی و مابعدالطبیعی‌چسیت؟

به نزد کیهان و به نزد مهان/ به آزار موری نیززد جهان مقوم و تقویم از مصطلحات پدیدارشناسی است. Konstitution را اکثر پژوهشگران پدیدارشناسی از جمله فروکاست منکند. دکتر بیدانگرم‌رشدی‌باید به تقویم ترجمه می‌کنند. دلایلی دارم. برخی انسانان نیز تقلیل یا تعلیق می‌گویند. قبلاً به نقل از دیوید بل توضیح داده شده است که فروکاست نوعی دستور اجرایی و برپهیزی است و گمان نمی‌رود خواننده‌ای که متنی را از آغاز خوانده باشد یا عبارت «جراحی دقیق فروکاست» مشکلی داشته باشد. همچنین تلفات و حیت تلفاتی معادلی tionaliat که استنادان قدیم فلسفه آن را برگزیده‌اند. برخی استادان مه‌نسل من این واژه را به «قصیدت»، «روزی‌ورندگی» و «ویکر» در ترجمه کرده‌اند که شاید معادل‌های بهتر و روشن‌تر باشند. ممکن نمی‌رود اگر به جای «عکس‌التغاف» گفته بودم روند قصیدتی را روند روی آورد، چیزی از سنگینی باز آنچه آقای مددی فاجعاش می‌خواند کم می‌شد. پدیدارشناسی به هر حال مفاهیم و اصطلاحاتی دارد که فی‌الحال نیاز به مقدماتی دارد. در کتاب زمینه و زمانه (از ص ۱۲۲ تا ۱۲۷) به قسمتی تاریخی مفهوم حیث‌التغای اجمالاً مرور شده است. در آنجا رسانده‌ام که ارسطوشناس بزرگی چون فرانسن برناتو بعد است این‌سینا را خواننده باشد. مفهوم حیث‌التغای تا بحث فلسفه اسلامی درباره ماهیت وجود از ارسطو درباره آنچه از عین بیرونی حال در ذهن می‌شود پیشینه دارد.

«جمع‌آوری» که در مقاله آقای مددی موک شده‌اند. لابد با دست‌بندی ترجمه‌ها بر چه‌سپاهی که پیشنهاد کرده‌اند: «کتاب‌های خنده‌آور»، «کتاب‌های مصلع‌بضم مانند زمینه و زمانه پدیدارشناسی و سنجش خرد ناب»، و کتاب‌های سهل‌الفهم مغلوط مانند هایدگر و هستی و زمان اثر جاتانان ری و ترجمه آقای معصومی‌نسی. می‌دانم این پرسش که چه کسی باید این پروژه را اجرا کند؟ هر چه‌ای می‌داند هیچ ناشی نت به این کار نمی‌دهد. در تمام جهان آثاری به صعوبت و سهولت خواننده شهیورند. اصل آژموده این است که صعوبت و سهولت به خواننده نیز بسته است. منهای این دست‌بندی تمامت‌خواننده است. یک ترجمه چند دهه‌ای را به یک جوب راندن می‌طلبد که نقد کل یا باکتر آثار ترجمه‌شده را با پایبندی به متن خواننده باشد. این کاری صعب است همان‌قدر که زبان به ستیزه و بی‌انصافی گشودن آسان است و رایگان.

ترجمی که سالیان درازی از عصر یکبار‌اش را متمم زک بر ترجمه آثار فیلسوف نوآنتی، کلسیرر، کراسر، سزاوار لغنت‌های آقای مددی نیست. و حتماً فکری، دردی، دلیل و انگیزه‌ای غیر از کسب مال داشته است که سرسخ‌خانه و جدانه ترجمه آگاهی فیلسوفی خاص شده است. اما به این فرض صدیق اشتباه کنه در کار هر مترجمی پیش می‌آید در متن نیست اقلایی چون کاسب و ضدفرهنگ و فاجعه‌افزین و غیره به او پیچسد. مترجم باید صد بار پیش از هر یک توانمی که به دست می‌آورد کار کند. این خود فاجعه‌ای است که نمی‌فانر ترجمه به تنگ بی‌برغ و آتش خشک و ترسوز کش سپرده شود که خود نیز دستى در ترجمه و پژوهش دارد. آن هم به اسم غمخواری زبان و درد اعتای فرهنگ و اندیشه‌هر که با اقلبای فلسفه آشنا باشد، تنبیر می‌داند که قسم و آیه برای جلب مشتری در فلسفه اعتبار ندارد. نه اینکه بگوییم یک‌جمله جملات مددی مشتق و حسن‌تبیث ندارد. نه شخصاً و نزد خود حسن‌تبیث ایشان را باور دارم. اما چه در نقد و چه در فلسفه هر گزار‌ای باید مهربن شود. من اگر در مناقب و نیات خیر خود طوماری به نویسم، واضح است که باید حرقم را توجیه کنم ورنه کدام بقالی است که بگوید ماگست من ترش است و کدام مستندکار است که از عشق به مردم دم نزنند. تماشاجی فیلم می‌گوید: شاهکار بود، چرت بود، خوب یا بد. اما نقد فیلم اگر منحصر به خوشامد و بدآمد منتقد باشد دیگر نقد نیست. نقد باید شاهکار بودن یا مبتذل بودن فیلم را توجیه کند.

از مترجمان دیگری که آقای مددی بر آنها تاخت‌ناخت استاد میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی مترجم کالت از آلمانی، هملت از انگلیسی و راگنون ارسطو از یونانی است. هر چه به این مترجم پیچسد «ی‌ند و باری در عرصه ترجمه» نمی‌چسبد. در زمانی که ترجمه به طور کلی در انحصار چند منوبل خاص بود، کسی سخن از فاجعه، ساز نمی‌کرد. اگر حوصله‌ای برای تطبیق ترجمه‌های ادبی و فلسفی آن زمان با متون اصلی باشد گاه دود از سر بلند می‌شود.

بر ترجمه هستی و نیستی سسارت را ترجمه کرده بود که نبودش به از بودش بود. مصداق بی‌بند و باری در ترجمه را بیشتر در آن زمانی می‌توان یافت که مترجمان گاه واحد ترجمه در صفحه و فصل و حتی کل کتاب می‌فرگندت. ادیب‌سلطانی به ترجمه اسهولتی دارد که خود نیز پنهانش نمی‌کند. قداست و امانت ایشان مثال‌زنی‌ای است. معمولاً منتقدان ایشان یک‌دست و به سراغ نامانوس‌ترین معادل‌های ایشان مثلاً «استیدگار» و «هرسوسپ‌باشند» و «فوسمان پیکاری» و امثالهم می‌روند. به درستی معادل‌ها کارای ندارند همچنان‌که به غلط بودن معادل‌های قبلی، برخی از معادل‌های این استاد را نیز می‌زیم: تشنیک به جای تکنیک، دنسیس‌نما به جای Schema، ترافازرنده به جای ترانساندانتال، آورینی به جای empirisch، آنالوکاپ به جای Analytik، شس‌ه به جای Anschauung، Intention یا به جای Interesse. کائن در ترجمه‌ی ens، حسیک یا حسیات به جای Asthetik، هگنکی در ازای homogeneity، متانگیتیک برای متافیزیک، برون‌اخته برای ایزه، درون‌اخته برای اسوزه، راه‌گویی برای Paralogism و معادل معادل دیگر. کسی که با هم و غزبان و تفکر دارد مردم و «خوانندگان عزیز» را پشت‌نواغ خود نمی‌کند. ترجمه Artukulation به «مفضل» و «سجسام» آن هم وقتی از آن همه معادل‌های عالی و بی‌نظیر و از ترجمه‌های یگانه چون سنجش خرد ناب برگزیده شود و جدا از متن و بی‌توجه به توجیه و توضیح مترجم به درآم‌های «خنده» به نمایش درآید شود، چیزی از صحت این معادل‌گذاری کم نمی‌کند. اینکه مترجم به بقدها پاسخ نمی‌دهد، گویای آن نیست که آنها را قبول دارد. جواب دادن به این گونه‌نقد انداف وقت است. قریب دو ده سال پیش یکی از جماعت فردینده علیه طوماروار، علیه ترجمه‌های هستی و زمان یعنی ترجمه این نگارنده و همچنین ترجمه آقای دکتر محمود نوالی نوشته بود. منتقد من را به آتش دوزخ حواله کرده بود. این نقد بر شماره ۱۲ نشریه تحقیقاتی دانشگاه آزاد منتشر شد. سرقدید به شرح قبلاً از سر شرافت و حسن‌نیت چاپ نقد را مشروط به توجیه بر کرده بود.

در پاسخ آن طومار من هم ناچار شدم طوماری بنویسم. در یک سیات اینترنیتی شخصی چندین پیش بر سیبل تصادف هستی و زمان یعنی ترجمه این نگارنده و همچنین ترجمه آقای دکتر محمود نوالی نوشته بود. منتقد من را به آتش دوزخ حواله کرده بود. این نقد بر شماره ۱۲ نشریه تحقیقاتی دانشگاه آزاد منتشر شد. سرقدید به شرح قبلاً از سر شرافت و حسن‌نیت چاپ نقد را مشروط به توجیه بر کرده بود.

در پاسخ آن طومار من هم ناچار شدم طوماری بنویسم.

۸ تير ۱۳۸۹

دانشان درد آور ترجمه متن‌های فلسفی در ایران -بخش پایانی

آقای مددی این عقیده بارها تکرار شده را مکرر کرده‌اند که مترجم علاوه بر تسلط بر زبان مبدأ و مقصد باید بر موضوع نیز محیط باشد. اما همین حکم در ترجمه نیز صدق می‌کند. افزون بر این، نقد منحصراً به غلط‌گیری و برپراشی نیست. برکنند یک دو جمله یا پاراگراف یا حتی یک عبارت از یک کتاب برای واقعیت‌بخشی به فاجعه از پیش مفروض کفایت نمی‌کند. وقتی بحث بر سر صدها کتاب ترجمه شده در چند دهه است با همان معیار داوروی ایشان، ترجمه خوب یعنی ترجمه کم غلط. نقد آقای مددی گاه به دو سه کلمه از کل یک کتاب آغاز و تمام می‌شود. مثلاً «ویژگی عمویت این مالکیت» (هستی و آگاهی) و همین و بسا بدون هیچ توضیحی، با فرض غلط بودن این عبارت مترجم این کتاب باید آماج هجوم فهرست چماقواژه‌ها قرار گیرد، و حال آنکه این عبارت اصلاً به لحاظ گرامر قرمال غلط نیست و یک ترکیب اضافی صحیح است. ممکن است اصل عبارت ترجمه‌ی چمن که در «ویژگی عام این مالکیت» می‌طلبیده است اما اصل عبارت ذکر نشده است. پس در غیاب اصل عبارت این عبارت ترکیبی وصفی و اضافی نظیر «بزرگ هنر این مرد» است که هیچ ایرادی از آن نیست. دست دکتر داوود مستطانی و دستش خرد ناب ۲۷ سال پیش به دست دکتر ادیب مطلانی و مابعدالطبیعی‌چسیت؟

به نزد کیهان و به نزد مهان/ به آزار موری نیززد جهان مقوم و تقویم از مصطلحات پدیدارشناسی است. Konstitution را اکثر پژوهشگران پدیدارشناسی از جمله فروکاست منکند. دکتر بیدانگرم‌رشدی‌باید به تقویم ترجمه می‌کنند. دلایلی دارم. برخی انسانان نیز تقلیل یا تعلیق می‌گویند. قبلاً به نقل از دیوید بل توضیح داده شده است که فروکاست نوعی دستور اجرایی و برپهیزی است و گمان نمی‌رود خواننده‌ای که متنی را از آغاز خوانده باشد یا عبارت «جراحی دقیق فروکاست» مشکلی داشته باشد. همچنین تلفات و حیت تلفاتی معادلی tionaliat که استنادان قدیم فلسفه آن را برگزیده‌اند. برخی استادان مه‌نسل من این واژه را به «قصیدت»، «روزی‌ورندگی» و «ویکر» در ترجمه کرده‌اند که شاید معادل‌های بهتر و روشن‌تر باشند. ممکن نمی‌رود اگر به جای «عکس‌التغاف» گفته بودم روند قصیدتی را روند روی آورد، چیزی از سنگینی باز آنچه آقای مددی فاجعاش می‌خواند کم می‌شد. پدیدارشناسی به هر حال مفاهیم و اصطلاحاتی دارد که فی‌الحال نیاز به مقدماتی دارد. در کتاب زمینه و زمانه (از ص ۱۲۲ تا ۱۲۷) به قسمتی تاریخی مفهوم حیث‌التغای اجمالاً مرور شده است. در آنجا رسانده‌ام که ارسطوشناس بزرگی چون فرانسن برناتو بعد است این‌سینا را خواننده باشد. مفهوم حیث‌التغای تا بحث فلسفه اسلامی درباره ماهیت وجود از ارسطو درباره آنچه از عین بیرونی حال در ذهن می‌شود پیشینه دارد.

در اینجا دیگر مساله ما به نقد مربوط نمی‌شود. کتابی به نام Sein und Zeit ترجمه شده است. این ترجمه را برخی خوب یا بد یا میانمیانه می‌دانند. پس از منتشر شدن هم ترجمه و هم چشم‌های دیگر ممکن است ایراداتی را ببینند که رفع آنها در چاپ‌های بعدی کار را بهتر می‌کند. به علاوه ترجمه هستی و زمان در انحصار کسی نیست. همزمان با انتشار ترجمه من ترجمه دیگری نیز از آقای دکتر محمود نوالی به بارز آمد. آن تصادف از قضا بسیار عالی بود. من می‌دانم که دکتر نوالی با زبان، سبک و دیدگاهی دیگر مدتی طولانی از عمر گرانمایه خود را بر سر ترجمه یکی از مهم‌ترین متن‌های فلسفی قرن بیستم صرف کرده و جدا کار کرده و حاصل کار‌اشان در خود خور قدرانی است. در آینده نیز مترجمان دیگر تجربه ما را کامل‌تر خواهند کرد. این ترجمه‌ها هر یک سهمی در پیشرفت ترجمه دارند و نقد ترجمه در این پیشرفت نقش مهمی دارد. لیکن نفرین و حواله دادن مترجم هستستی و زمان به یوم‌الحساب نقد نیست، جولان دادن در نیات و مقاصد مترجمان در ترجمه عیالی نقد نیست. اعلام مجرمیت و حتی گنه‌کاری مترجمان هستی و زمان آن هم به صرف آنکه این کتاب را ترجمه کرده‌اند از همان آغاز خبر می‌دهد که منتقد دانسته‌ای نداشتنه خود را سخنگوی خدا خود است.

نقد باید ملترزم و متمم زک بر متن باشد و متن را در کل و اجزا یا در رابطه دیاکتیکی جزه و کل بررسی کند. من از نقد سارنده سخن نمی‌گویم. نقد بی‌فلسه نفی می‌کند. بحث بر سر صفات و عدالت نقدی و نقد بی‌طوبوشی. نقد برخلاف آنچه آقای مددی نشان می‌دهد، فروکاهش ترجمه یک کتاب به چند خطا و سپس در بالا و پایین آن خطاها میاهو کردن نیست. چیدن چند عبارت و یک جمله از کار آقای ادیب‌سلطانی وقتی محمل نمایش رفتار ضدفرهنگی و نسبت‌های ناروی دیگر قرار می‌گیرد – آن هم به شیوای اهری با رنجیختن متن‌های خلاق – دیگر نقد نیست. مضحک‌سازی معادلی چون دویچ‌مگویی چیزی از صحت و دقت این معادل نمی‌کاهد. آقای میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی مسوول می‌سودای من نیستند و برخاف من شجاعت آن را نداشته‌اند که زبان متفکرانه را قربانی ماعفهمفم کردن کنند. این فرهنگستان و متولیان بالاسری فرهنگ هستند که باید از ایشان بپاموزند نه برعکس. معادل تفصیل دقیق و درست است هر چند من خود من معادل قابل فهم‌تری برای Artukulation به کار برم. معادل‌های اصلاً به معنای بعضاً یا حتی خود اصلاً هم‌رسانند. Asthetik اصلاً به معنای زیبایی‌شناسی نیست. کالت نیز چنین معنای را مراد نمی‌کند. لابد اگر ادیب‌سلطانی معادل داندست زیبایی‌شناسی اصرافاً از آن رو که طوطی‌وار متداول شده است به کار می‌گیرد دیگر رفتارشناسی فرهنگی و حرف‌ش مهمل و کارش تقلب و فریب و انهدام گنجینه تمدن و فرهنگ و نبشش مطرح‌شدن نبود. با نگاه سراسری به معادل‌های بالا می‌توان به آسانی دریافت که مثلاً تکنیک را تشنیک ترجمه کردن نیاز به سرمایه زبانی صافی غنی و جستوجوی صبورانه و برزحمتی داشته است. انداز می‌آید که توضیح میرشمس‌الدین درباره دویچ‌مگویی ذیل مدخل Dialektik در واژه‌نامه افزوده به ترجمه سنجش خردناب (ص ۸۰۸۴، با چاپ سوم) در معرض نظر خوانندگان قرار می‌گرفت اما من خلاف‌امد عادت، مستندگر‌دی خواننده را دستمایه تئجیه‌گیری‌های تاییدطلبانه منتقد نکرد. نقد بسی دشوار است اگر منتقد جداً در طلب مراعات عدالت باشد ورنه در ادعا کدام منتقدی است که دم از انصاف نزند. مارکس در تفسیر لغتاری از برائزه شاعر بر آن است که شاعر همین که شعر را وسیله معاش کند، خود را بدست و به حقیر کردن است و آقای مددی با این تمهید مخاطبان خود را باخبر می‌سازند که «همه کسان به آن درجه از بی‌بازی روحی نرسیده‌اند» که همچون مارکس به بهای زندگی و هستی‌انداختن کنند: «... من به برورزای اجاره نخواهم داد که از من ماشین پولساری بسازد.» این چیز است که مارکس درباره مارکس گفته است. او نم‌اند تا شاهد سوده‌ای سرشار سرمایه‌داری از میراث مکئوش، از سایه‌ها و اندایش و از تحریف و تفسیر آثار باشد. او نم‌اند تا استاستله‌ای رزیزناییزر دولت کارگری در سرمایه‌داری دولتی و حتی آرشپو شدن دست‌نوشته‌های بقدا شریف‌باشد. ببینید. او نم‌اند تا دیکتاتوری‌های خونبار کمونیستی را شاهد باشد. چسپا اگر به این مصائب پیش‌آگهی داشت درمی‌یافت ماشین پولساری شدن بدترین فاجعه نیست. شاعری که برای شعر سرورن زندگی می‌کند، در هر حال زندگی می‌کند. او نمی‌تواند در ابرهای مجازی اشعارش سکنی گزیند و از باد هوا آرتازت کند. شاعران نیز تن ندارند. مارکس نیز نخواهد داشت و در ضمن دوست‌فرایدرسی به نام انگلس، پیش از او فروباخ گفته بود: «انسان آن چیزی است که می‌خورد»

و مارکس فیلسوف بی‌پولی بود که بیش از هر کس – حتی بیش از گئورگ زمل که بعد از سال ۱۹۰۰ فلسفه پول را نوشت- درباره پول نوشته بود. این «بی‌بازی روحی» که جناب مددی به گفتنم‌ای واردش می‌کنند، مارکس جدیدی را معرفی می‌کند که گوئی استیسیان عشق محافظ و وارستگی ماستریت‌اکهارت و این عربی از در پستی به جهان فکری او وارد شده‌اند. جهانی که در آن زبان مادی «بی‌بازی روحی» را نامنم‌کن می‌سازد. این روزها که روشنفکران کیسه پوش شده‌اند، مخاطبان معادل‌های این مددی نیز به ایشان آری خواهند گفت مگر با زبان غرافیزیه دهه‌های ۴۰ و ۵۰ با ایشان سخن گفته شود، هم از این رو «در اعتدالی فرهنگ» و مهدردی با مارکس همجوار می‌شوند که «خوانند عزیز» با خطاب دلالی کل رمان‌های قرن نوزدهم از یک سو و «بالند» خواننده می‌شود و از سوی دیگر زمانی برگ زرد و پیوسیدای فرض می‌شود که بنده با رسوم با همان «خوراها مهمال» یا به فارسی درست‌تر خوراها مهملی است که «هرروزه ذهن و